

## بررسی و نقد دیدگاه وهابیان در ذریعه شرک دانستن توسل به ذات، با تکیه بر حدیث ضریر

\* محسن جعفری نسب

\*\* عطاء الله غفاری

\*\*\* سیدحسن متهدج عسکری (آل مجدّد شیرازی)

### چکیده

وهابیان اعمال و اعتقادات مسلمانان نسبت به اولیای الهی را به دو دسته شرکی و بدعی تقسیم می‌کنند. آن‌ها با شرکی خواندن استغاثه و طلب شفاعت، مسلمانان را تکفیر می‌کنند و داخل در دایره مشرکان می‌دانند و همچنین توسل به ذات اولیای الهی را بدعت و غیردینی می‌خوانند و مسلمانان را به دلیل انجام آن بدعت‌گذار می‌نامند. به اعتقاد وهابیان توسل به ذات گرچه فی نفسه عملی شرکی نیست؛ اما از آنجایی که ذریعه شرک است و انسان را به شرک می‌کشاند، بدعت و حرام است. این درحالی است که با مراجعه به گفتار قائلان به قاعده «سَدّ ذرائع» روشن می‌شود که آن‌ها نه تنها توسل به ذات را ذریعه شرک نمی‌دانند، بلکه با استفاده از روایات مختلف، همچون حدیث ضریر، حکم به رجحان و استحباب آن داده‌اند و همچنین در طول قرون گذشته در زمان بروز شداید و گرفتاری‌ها به ارواح اولیای الهی توسل جست‌اند و از آن‌ها استمداد طلبیده‌اند.

**کلیدواژه‌ها:** وهابیت، توسل به اولیای الهی، تکفیر، بدعت، قاعده سَدّ ذرائع، استغاثه، شفاعت.

---

\* دانشجوی دکتری رشته وهابیت‌شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب. (نویسنده مسئول)

\*\* دانش‌پژوه سطح سه حوزه علمیه قم و پژوهشگر نقد وهابیت مؤسسه سراج منیر توحید

\*\*\* استادیار دانشکده مذاهب دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران.

## مقدمه

معنای توسل در اصل به کارگیری وسیله‌ای برای رسیدن به خداست<sup>۱</sup> و به سه دسته کلی تقسیم می‌شود:

الف) توسلی که به اتفاق مسلمانان مشروع است؛ مثل توسل به اسماء و صفات خداوند، اعمال صالحه و دعای فرد صالح؛

ب) توسلی که به اتفاق مذاهب اسلامی ممنوع است؛ مثل عبادت غیرخداوند؛

ج) توسلی که در جواز یا عدم جواز آن اختلاف است؛ مثل توسل به ذات اولیای الهی.<sup>۲</sup>

وهابیان بعد از تقسیم توسل به مشروع و ممنوع، توسل به ذات اولیای الهی را که در نظر ابن تیمیة به معنای قسم دادن خداوند به آن فرد صالح است،<sup>۳</sup> جزء توسلات ممنوع آورده‌اند.<sup>۴</sup> به زعم آن‌ها سه دلیل عمده برای بدعی بودن توسل وجود دارد:

الف) متروک بودن توسل به ذات پیامبر ﷺ در میان سلف؛

ب) مخدوش بودن سند روایات دال بر جواز توسل به ذات؛

ج) ذریعۀ شرک بودن توسل به ذات.

ذریعۀ شرک بودن یکی از ادله مهم حرمت توسل به ذات از دیدگاه وهابیان است. ذریعۀ یکی از پایه‌های قاعدۀ سدّ ذرایع در فقه اهل سنت است. سدّ ذرایع از ادله استنباط حکم شرعی نزد فقهای اهل سنت است. سدّ ذرایع به معنای جلوگیری از مقدمات و وسیله‌های فعل حرام است. آن‌ها براساس این قاعدۀ مقدماتی را که منجر به وقوع فرد در فعل حرام شود، حرام دانسته‌اند. اما وهابیان با گسترش دایرۀ این قاعدۀ، امور شرعی و پذیرفته‌شده مذاهب اسلامی، مثل توسل را امری بدعی اعلام می‌کنند و مسلمانان را

۱. «ما يتقرب به الى الله تعالى من فعل الطاعات وترك المنهيات» (جمع من المحققين، الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۱۴، ص ۱۴۸).

۲. یافعی، عبدالفتاح، التوسل بالصالحين بين المجيزين والمنعین، ص ۲۱ و ۲۲.

۳. «التوسل به بمعنى الإقسام على الله بذاته والسؤال بذاته.» (ابن تیمیة، احمد، قاعدة جلیلة في التوسل والوسيلة، ص ۸۷)؛ «معناه في لغة هؤلاء المعاندين فهو أن يسأل الله عز وجل بذات ذلك المخلوق ويقسم عليه تعالى به» (ابن عبدالوهاب، سليمان بن عبدالله، التوضیح عن توحيد الخلاق، ص ۳۱۰). البته اینکه توسل به ذات به معنای إقسام باشد خود جای بحث دارد که در جای دیگر باید بررسی شود.

۴. ابن عثمان، محمد، فتح ذي الجلال والإكرام، ج ۶، ص ۴۹۰؛ فوزان، صالح، بیان حقیقة التوحيد، ص ۳۷.

به دلیل انجام این عمل بدعت‌گذار می‌خوانند. در حالی که چنین چیزی به هیچ وجه در میان فقهای قائل به سدّ ذرایع رایج نبوده است و آنان ابداً از قاعده سدّ ذرایع در مباحثی، همچون توسل، استفاده نکرده‌اند. لذا چون سابقه‌ای از استفاده علمای اهل سنت از این قاعده در مسائل عقیدتی، همچون توسل به صالحان، یافت نمی‌شود، وهابیان صرفاً از قاعده اولویت استفاده کرده‌اند و معتقدند که اگر بناست مسلمانان از انجام اموری که منجر به معاصی و گناه می‌شوند منع شوند، پس به طریق اولی باید از انجام اموری که منجر به شرک می‌شود، منع شوند.<sup>۱</sup>

### وهابیان و ذریعه شرک خواندن توسل به ذات

وهابیان ذریعه شرک بودن را یکی از ادله مهم ممنوعیت توسل به ذات بر شمرده‌اند. آن‌ها معتقدند که توسل به ذات گرچه فی نفسه عمل شرکی محسوب نمی‌شود، اما از اسباب شرک است<sup>۲</sup> و در نهایت انسان را به شرک می‌کشاند.<sup>۳</sup> به خیال آن‌ها به زبان آوردن عباراتی مثل «اللهم إني أسألك بأنيائك وأوليائك»، «اللهم إني أسألك بجاه أنبيائك وأوليائك» و «اللهم إني أسألك بحق أنبيائك وأوليائك» بدعت و مقدمه ورود انسان به دایره شرک است.<sup>۴</sup> از طرفی هر مقدمه‌ای حکم مقصد و نتیجه را پیدا می‌کند. لذا توسل گرچه شرک صریح نیست، لکن ذریعه به شرک است و شریعت نیز برای از بین بردن اسباب شرک آمده است.<sup>۵</sup> پس توسل به ذات مقدمه شرک و حرام است.

۱. «فإذا كانت الذرائع التي توصل الى المعاصي يجب سدها، فإن سدّ الذرائع الموصلة الى الشرك من باب الأولى.» (رضیمان، احمد، الدعوى المتعلقة بمسائل العقيدة في مقررات التعليم العام، ص ۳۷۰).
۲. «أما سؤال الله بهم أو بجاههم وحقهم وهو الذي يسميه بعض الناس: توسلاً فهو بدعة لا يجوز ومن وسائل الشرك.» (دویش، احمد، فتاوى اللجنة الدائمة، ج ۱، ص ۱۹۸).
۳. «أما إذا كان التوسل للغائب والميت بمعنى أنه يدعو الله سبحانه وتعالى، ويجعل هذا واسطة، فيقول: أسألك بحق فلان، أو بجاه فلان، فهذا بدعة لا يصل إلى حد الشرك الأكبر لكنه بدعة محرمة وهو وسيلة إلى الشرك، وباب إلى الشرك، يوصل إلى الشرك.» (فوزان، صالح، مجموع فتاوى، ج ۱، ص ۲۸).
۴. «فإذا قال: اللهم إني أسألك بجاه أنبيائك أو بجاه وليك...فذلك لا يجوز وهو من البدع ومن وسائل الشرك؛ لأنه لم يرد عن النبي ولا عن الصحابة فيكون بدعة.» (بن باز، عبدالعزيز، مجموع فتاوى، ج ۴، ص ۳۳۱).
۵. «أما إن كان المتوسل به هو ذوات المخلوقين وأشخاصهم، فهذا بدعة ووسيلة إلى تعظيمهم وإعطائهم ما لا يستحقه إلا الله، فهو بدعة أو وسيلة إلى الشرك، والوسائل لها أحكام المقاصد، فهو وإن لم يكن شركاً صريحاً، لكنه ذريعة إليه، وقد جاءت الشريعة بسدّ الذرائع وقطع الأسباب التي توقع في الشرك.» (ابن جبرين، عبدالله، الجواب الفائق في الرد على مبدل الحقائق، ج ۱، ص ۴۵).



## بررسی و نقد دیدگاه وهابیان در ذریعه شرک خواندن توسل به ذات

واژه «ذریعه» در لغت از ریشه «ذرع» و به معنای وسیله یا سبب رسیدن به یک چیزی آمده است.<sup>۱</sup> لذا به شتر اهلی که از آن برای به دام انداختن شترهای وحشی استفاده می‌شود، ذریعه می‌گویند.<sup>۲</sup> اما در اصطلاح فقهی به دو معنای عام و خاص آمده است. در معنای عام، بیشتر مفهوم لغوی مدنظر است و به هر چیزی که وسیله رسیدن به مصلحت یا مفسده‌ای قرار بگیرد، اطلاق می‌شود.<sup>۳</sup> اما در معنای خاص منظور از ذریعه هر چیز مباحی است که برای رسیدن به فعل محظور و حرام استفاده شود.<sup>۴</sup>

اما با بررسی منابع فقهی اهل سنت معلوم می‌شود کسانی که سد ذرایع را به عنوان اصلی از اصول اجتهاد پذیرفته‌اند، برای اجرای آن نکاتی را مدنظر داشته‌اند:

اول) اجتهاد دو پایه اصلی دارد:

الف) اجتهاد به نص: یعنی نص قرآنی، روایی یا اجماعی وجود دارد و مجتهد اقدام به اجتهاد در میان این نصوص می‌کند.

ب) اجتهاد به رأی: اجتهاد به رأی زمانی اتفاق می‌افتد که مجتهد نص قطعی یا ظنی در اختیار ندارد، لذا به اموری، مثل قیاس، استحسان و سد ذرایع متمسک می‌شود.<sup>۵</sup> با این توضیح باید گفت که یکی از شرایط اخذ سد ذرایع در نزد قائلین به آن، این است که چیزی که عنوان ذریعه می‌یابد، قبلاً جواز آن به واسطه نص شرعی ثابت نشده باشد؛ زیرا اگر نصی دال بر جواز آن امر وجود داشته باشد، دیگر قاعده سد ذرائع درباره آن جاری نمی‌شود.<sup>۶</sup>

۱. ازهری هروی، محمد، تهذیب اللغة، ج ۲، ص ۱۹۰؛ ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۸، ص ۹۶؛ زبیدی، محمد، تاج العروس، ج ۲۱، ص ۱۲؛ مجموعه الباحثین، المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۳۱۱.

۲. ابوطالب، المفضل، الفاخر، ص ۲۰۱؛ حمیری، نشوان، شمس العلوم، ج ۴، ص ۲۲۵۸.

۳. «الذریعة الوسیلة للشیء ومعنی ذلك حسم مادة وسائل الفساد دفعا له.» (قرافی، احمد، شرح تنقیح الفصول، ص ۴۴۸).

۴. قاضی، عبدالوهاب، الإشراف علی نکت مسائل الخلاف، ج ۲، ص ۵۶۰؛ ابن رشد، محمد، المقدمات الممهدهات، ج ۲، ص ۳۹؛ ابن تیمیه، احمد، الفتاوی الکبری، ج ۶، ص ۱۷۲؛ بهوتی، منصور، المنح الشافیات، ج ۱، ص ۳۰؛ جمع من المحققین، الموسوعة الفقهیة الكويتیة، ج ۲۴، ص ۲۷۶.

۵. برهانی، محمد هاشم، سد الذرایع فی الشریعة الاسلامیة، ص ۲۹-۳۷.

۶. «الشرط الثانی: أن لا تثبت اباحة الاصل بنص شرعی من کتاب أو سنة، فاذا ثبت ذلك سقط الاستدلال بسد الذرائع.» (قریسه، هشام، سد الذرائع فی الفقه الاسلامی، ص ۴۷).

دوم) ذریعه باید از اموری باشد که ارتکاب آن همیشه یا در اغلب اوقات به ارتکاب حرام بیانجامد.<sup>۱</sup>

درحالی که هر دو شرط در توسل به ذات مفقود است؛ زیرا اولاً، با مراجعه به سنت نبوی ﷺ روایاتی دالّ بر استحباب توسل به ذات یافت می‌شود. ثانیاً، اگر توسل به ذات ذریعه شرک بود، بعد از گذشت ۱۴۰۰ سال همه مسلمانان باید مشرک می‌شدند و هیچ موحدی غیر از وهابیان روی زمین یافت نمی‌شد. درحالی که همان کسانی که وهابیان آنان را مشرک یا بدعت‌گذار می‌خوانند، همه‌روزه در اوقات مختلف شهادت به وحدانیت خداوند می‌دهند و نماز می‌خوانند. با توجه به این دو شرط است که در طول تاریخ قائلان به سدّ ذرایع نه تنها توسل به ذات را ممنوع ندانسته‌اند، بلکه به جواز و استحباب آن نیز حکم کرده‌اند.<sup>۲</sup>

#### اول: ثبوت جواز توسل به ذات به واسطه سنت

همان‌طور که اشاره شد، با مراجعه به منابع اهل سنت روایاتی یافت می‌شود، که توسل به ذات را نه تنها مباح بلکه مستحب معرفی می‌کنند و مسلمانان را تحریض به انجام آن می‌کنند. یکی از این روایات حدیثی است که در منابع اهل سنت از عثمان بن حنیف نقل شده و به حدیث ضریح معروف شده است. بر اساس آن پیامبر ﷺ به ناینایی که از ایشان طلب دعا برای بینا شدن کرده بود، می‌فرماید که بعد از خواندن نماز با این عبارت به درگاه الهی عرض حاجت کند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ، وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ، نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّكَ، فَيَجْلِبِي لِي عَنْ بَصَرِي، اللَّهُمَّ شَفِّعْهُ فِيَّ وَشَفِّعْنِي فِي نَفْسِي»<sup>۳</sup>

در منابع روایی اهل سنت این روایت به چهار صورت گزارش شده است:

اول) یک گزارش بیانگر تعلیم چگونگی توسل برای رسیدن به حاجت است. این گزارش را حاکم نیشابوری طی دو نقل به سند خود از عماره بن خزیمه از عثمان بن

۱. زرکشی، محمد، البحر المحيط في أصول الفقه، ج ۸، ص ۹۰.

۲. در صفحات آینده حکم علمای اهل سنت درباره جواز توسل به ذات ذکر خواهد شد.

۳. حاکم، محمد، المستدرک، ج ۱، ص ۷۰۷، ح ۱۹۳۰.



حنیف آورده است و یک نقل را «صحیح الاسناد»<sup>۱</sup> و دیگری را «علی شرط شیخین»<sup>۲</sup> دانسته است. ترمذی نیز سند آن را «حسن صحیح غریب»<sup>۳</sup> دانسته است.<sup>۴</sup> از بین معاصران نیز شعیب ارنؤوط<sup>۵</sup> و محمد مصطفی الأعظمی،<sup>۶</sup> سند آن را صحیح دانسته‌اند. دوم) برخی از گزارش‌ها خبر از شفا یافتن فرد نابینا داده‌اند. بدون اینکه متعرض مکان دعا کردن وی شوند. بیهقی این نقل را در الدعوات الکبیر ذکر کرده است<sup>۷</sup> و در کتاب دلائل النبوة در «باب مَا فِي تَعْلِيمِهِ الضَّرِيرَ مَا كَانَ فِيهِ شِفَاؤُهُ حِينَ لَمْ يَصْبِرْ وَمَا ظَهَرَ فِي ذَلِكَ مِنْ آثَارِ النُّبُوَّةِ» آن را تصحیح کرده است.<sup>۸</sup> از معاصران نیز شعیب ارنؤوط سند این روایت را تصحیح کرده است.<sup>۹</sup>

سوم) گزارش سوم دال بر تعلیم دعا و شفا یافتن فرد در حضور پیامبر ﷺ است. این نقل را حاکم به سند خود از ابوامامة بن سهل بن حنیف از عثمان بن حنیف آورده است.<sup>۱۰</sup>

چهارم) بعضی از نقل‌ها نیز بر این دلالت دارد که آن فرد بعد از تعلیم دعا توسط پیامبر ﷺ در جای دیگر دعا کرده است و شفا یافته است. این نقل را نسائی از هشام از ابوجعفر خطمی از ابوامامة بن سهل بن حنیف از عثمان بن حنیف آورده است<sup>۱۱</sup> و حاکم نیشابوری نیز به سند خود از احمد بن شیب بن سعید از پدرش از امامة بن سهل بن حنیف از عثمان بن حنیف آورده است و «علی شرط البخاری» خوانده است.<sup>۱۲</sup>

۱. همان، ص ۷۰۰، ح ۱۹۰۹.

۲. همان، ص ۴۵۸، ح ۱۱۸۰.

۳. «این اصطلاح بیانگر آن است که اولاً، خبر از این طریق تفرّد دارد و غریب است. ثانیاً، از آنجاکه نسبت به یک طریق دو حکم مجزا نمی‌توان داد، مراد از "حسن و صحیح" تردید مجتهد نسبت به مرتبه حدیث است که یا حسن است یا صحیح.» (عتر، نورالدین محمد، منهج النقد في علوم الحديث، ص ۲۷۲).

۴. ترمذی، محمد، سنن، ج ۵، ص ۴۶۱، ح ۳۵۷۸.

۵. ابن حنبل، احمد، مسند، ج ۲۸، ص ۴۷۸، ح ۱۷۲۴۰.

۶. ابن خزیمه، محمد، صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۲۲۵، ح ۱۲۱۹.

۷. بیهقی، احمد، الدعوات الکبیر، ج ۱، ص ۳۲۵، ح ۲۳۵.

۸. همو، دلائل النبوة، ج ۶، ص ۱۶۷.

۹. ابن حنبل، احمد، مسند، ج ۲۸، ص ۴۸۰، ح ۱۷۲۴۱.

۱۰. حاکم، محمد، المستدرک، ج ۱، ص ۷۰۷، ح ۱۹۲۹.

۱۱. نسائی، احمد، سنن، ج ۹، ص ۲۴۵، ح ۱۰۲۴۱.

۱۲. حاکم، محمد، المستدرک، ج ۱، ص ۷۰۷، ح ۱۹۳۰.

## توجهات و هابیان نسبت به دلالت حدیث ضریر

پیروان و هابیت بعد از اینکه نتوانستند از جهت سندی خدشه‌ای در حدیث ضریر وارد کنند، در صدد توجیه دلالت آن برآمده‌اند و برای آن دلالت‌سازی کرده‌اند و دو توجیه عمده درباره دلالت آن ارائه کرده‌اند که پایه و اساس هر دو توجیه توسل به دعای پیامبر ﷺ است.

### الف) دلالت روایت بر جواز توسل به دعای پیامبر ﷺ در صورت حضور ایشان

برخی از وهابی‌ها معتقدند که براساس این روایت فرد نابینا با مراجعه به پیامبر ﷺ از ایشان طلب دعا کرده است<sup>۱</sup> و پیامبر ﷺ نیز به او وعده دعا کردن داده‌اند. لذا در اینجا صرفاً توسل به دعای پیامبر ﷺ آن هم در حضور ایشان اتفاق افتاده است<sup>۲</sup> و هیچ دلالتی بر جواز توسل به ذات پیامبر ﷺ<sup>۳</sup> یا هر فرد غایب یا میتی ندارد؛<sup>۴</sup> زیرا اگر توسل به ذات پیامبر ﷺ جایز بود، نیازی به آمدن نابینا به حضور پیامبر ﷺ نبود، بلکه او می‌توانست از راه دور نیز پیامبر ﷺ را صدا بزند و به ایشان متوسل شود.<sup>۵</sup> پس با این اوصاف باید گفت که در اصل، عبارت «أَتُوجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٌ» به معنای «اتوجه الیک بدعاء نبيک» و عبارت «يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتُوجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّكَ» به معنای «یا محمد انی اتوجه بدعائك» است.

در حالی که پذیرش این ادعای وهابیان هم با روایت مورد بحث، هم با نظر و عملکرد صحابه و هم با سیره مستمّر مسلمانان مخالفت دارد. اولاً، وهابی‌ها در حالی مدعی نماز و دعای فرد نابینا در محضر پیامبر ﷺ هستند که عباراتی مثل «فَرَجَعَ وَقَدْ

۱. «فَإِنَّ هَذَا الْأَعْمَى إِنَّمَا سَأَلَ مِنَ النَّبِيِّ الدُّعَاءَ لَهُ بِكُشْفِ بَصَرِهِ، وَهُوَ حَيٌّ حَاضِرٌ قَادِرٌ عَلَى مَا سَأَلَهُ مِنْهُ وَهُوَ الدُّعَاءُ.» (حکمی، حافظ، معارج القبول، ج ۲، ص ۵۲۱).

۲. «فَإِنَّ هَذَا الْأَعْمَى إِنَّمَا طَلَبَ مِنَ النَّبِيِّ أَنْ يَدْعُوَ لَهُ، وَتُوجَّهُ إِلَى اللَّهِ بِدُعَائِهِ مَعَ حَضْرَتِهِ وَهَذَا جَائِزٌ.» (فوزان، صالح، بیان حقیقه التوحید، ص ۴۱).

۳. «عَلَى تَقْدِيرِ صِحَّتِهِ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابِ التَّوَسُّلِ بِذَاتِ النَّبِيِّ وَلَكِنَّهُ مِنْ بَابِ التَّوَسُّلِ بِدُعَاءِ النَّبِيِّ.» (ابن عثیمین، محمد، فتاوی نور علی الدرر، ج ۲۰، ص ۳۵).

۴. «إِنْ قَلْنَا بِتَقْدِيرِ ثُبُوتِهِ، فَلَيْسَ فِيهِ دَلِيلٌ عَلَى دُعَاءِ الْمَيِّتِ وَالْغَائِبِ، غَايَةٌ مَا فِيهِ أَنَّهُ تُوَجَّهُ بِهِ فِي دُعَائِهِ.» (آل‌الشیخ، سلیمان، تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید، ص ۲۰۵).

۵. «أَنَّ الْأَعْمَى إِنَّمَا جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ لِيَدْعُوَ لَهُ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ: "أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يَعْفِينِي"، فَهُوَ تَوَسُّلٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِدُعَائِهِ.» (البانی، محمد، التوسل أنواعه واحكامه، ص ۷۰).



كُشِفَ لَهُ عَنْ بَصَرِهِ»<sup>۱</sup> و «وَاللَّهِ مَا تَفَرَّقْنَا حَتَّى دَخَلَ عَلَيْنَا الرَّجُلُ كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ بِهِ صَرَرٌ قَطُّ»<sup>۲</sup> ثابت کننده دعای فرد نابینا در غیاب پیامبر ﷺ و توسل به ایشان است. ثانیاً، جدای از اینکه اصل اولی بر عدم وجود تقدیر است،<sup>۳</sup> ظاهر الفاظ این روایت نیز موافق با عدم تقدیر است.<sup>۴</sup> پس باید گفت که تقدیر ادعاشده و هابی ها، خلاف واقع و بی دلیل است. همان طور که بدون هیچ دلیلی در روایت استغاثه عمر به عباس عموی پیامبر ﷺ دعا را در تقدیر می گیرند<sup>۵</sup> و حتی مدعی هستند که تمام توسلات صحابه به پیامبر ﷺ در اصل توسل به دعای ایشان است.<sup>۶</sup> ثالثاً، به جز درخواستی که فرد نابینا در صدر روایت از پیامبر ﷺ برای دعا کردن داشت، نه تنها واژه ای که صریح در دعای پیامبر ﷺ بر آن شخص باشد وجود ندارد، بلکه ذیل روایت نصّ در یاد دادن طریقه دعاست.<sup>۷</sup> بنابراین اگر قرار بر تقدیر گرفتن باشد، باید گفت که عبارت «ان شئت دعوت» به معنای «ان شئت علمتک دعاء تدعو به» است.<sup>۸</sup> رابعاً، در طول تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلامی هیچ یک از علمای اهل سنت چنین تقدیری را برای این روایت نگرفته اند. عز بن عبدالسلام هم که در مسئله «إقسام بغير الله» راه تشدد را در پیش گرفته است، بر فرض صحت این روایت، قسم دادن به پیامبر ﷺ را که ابن تیمیه به معنای توسل به ذات می داند،<sup>۹</sup> جایز دانسته است.<sup>۱</sup> لذا بعد از اثبات صحت روایت<sup>۲</sup> و

۱. نسانی، احمد، سنن، ج ۹، ص ۲۴۵، ح ۱۰۴۲۱.
۲. طبرانی، سلیمان، الدعاء، ج ۱، ص ۲۰، ح ۱۰۵۰؛ حاکم نیشابوری، محمد، المستدرک، ج ۱، ص ۷۰۷، ح ۱۹۳۰؛ فسوی، یعقوب، مشیخة یعقوب بن سفیان الفسوی، ص ۹۴، ح ۱۱۳؛ ابن السنی، احمد، عمل الیوم واللیلة، ج ۱، ص ۵۸۱، ح ۶۲۸.
۳. «الأصل عدم التقدير.» (ابن حجر، احمد، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵۳۰؛ زرکشی، بدرالدین، البرهان فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۴۷۷؛ قسطلانی، احمد، إرشاد الساری، ج ۱۰، ص ۷۵، ح ۶۹۱۴؛ مناوی، محمد، فیض القدر، ج ۵، ص ۳۰، ح ۶۳۴۷).
۴. «الراجح هو الوجه الأول الذي يجيز السؤال بذات النبي... لوجهين: الأول: ان ذلك هو ظاهر اللفظ ولا موجب للتقدير ولا منافاة بين أن يكون في قوله أسألك وأتوجه اليك بنبيك وقوله اني توجهت بك قد سأل بذاته.» (ابن باديس، عبدالحميد محمد، آثار ابن باديس، ج ۲، ص ۱۹۲؛ همو، مجالس التذکیر من حديث البشير النذير، ص ۴۶).
۵. ابابطين، عبدالله بن عبدالرحمن، تأسيس التقديس، ص ۱۲۹.
۶. ابن عبدالوهاب، سليمان، التوضيح عن توحيد الخلاق، ص ۳۱۰.
۷. بر همین اساس بیهقی این روایت را ذیل باب «باب ما في تعليمه الصّريّر ما كان فيه شفأؤه حين لم يصبر» آورده است. (بیهقی، احمد، دلائل النبوة، ج ۶، ص ۱۶۷).
۸. غماری، عبدالله بن صدیق، موسوعة الغماری، ج ۱۴، ص ۵۰۹.
۹. «التوسل به معنى الإقسام على الله بذاته والسؤال بذاته.» (ابن تیمیه، احمد، قاعدة جلیلة فی التوسل والوسيلة، ص ۸۷).

ثبوت جواز توسل به پیامبر ﷺ به واسطه آن، این وهابی ها هستند که باید برای ادعای وجود مقدر اقامه دلیل کنند.

به همین دلیل است که محدثان اهل سنت این روایت را در باب هایی، مثل «الصلاة المأمور بها»، «مَا يَقُولُ إِذَا رَاعَهُ شَيْءٌ»<sup>۳</sup> یا «اذکار صلاة الحاجة»<sup>۴</sup> ذکر کرده اند. جالب تر اینکه ابن اثیر جزری آن را در باب «أدعية غير مؤقتة ولا مضافة» آورده است.<sup>۵</sup> همچنین فقهای اهل سنت نیز از این روایت استفاده عموم کرده اند و آن را به عنوان یکی از ادعیه مهم زمان حاجت و گرفتاری ذکر کرده اند.<sup>۶</sup>

ب) دلالت روایت بر جواز توسل به دعای پیامبر ﷺ در صورت تصور قلبی حضور ایشان

برخی دیگر از وهابیان به دلیل اشکالاتی که گذشت و همچنین نقل هایی که صراحت در دعای فرد نایبنا در غیاب پیامبر ﷺ دارد، با تشبیه روایت مورد بحث به سلام بر پیامبر ﷺ در نماز، مدعی هستند که فرد نایبنا پیامبر ﷺ را در قلب خود حاضر فرض کرده است و به ایشان متوسل شده است.<sup>۷</sup>

درحالی که این ادعا دو اشکال جدی دارد:

اول) منظور از این سخن چیست؟ آیا منظور این است که می توان ولی خدا را چه در زمان حیات و چه در زمان ممات حاضر در قلب تصور کرد و به ایشان متوسل شد؟ اگر این باشد، مگر کسانی که الآن به پیامبر ﷺ متوسل می شوند چیزی غیر از این را

۱. ابن عابدین، محمد امین، رد المحتار علی الدر المختار، ج ۶، ص ۳۹۷؛ آلوسی، محمود، روح المعانی، ج ۳، ص ۲۹۵.
۲. «فان الفقيه أبو محمد بن عبدالسلام لم يقف على هذا الحديث ولم يعرف صحته، فإنه علق الجواب بجواز التوسل به على صحته فكأنه لم يضح عنده إما لعدم علمه بتصحيح الترمذي له أو أنه اطلع فيه على قاذح معارض.» (ابن تیمیه، احمد، الاستغاثة في الرد على البكري، ص ۱۰۸).
۳. نسائی، احمد، سنن الکبری، ج ۹، ص ۲۴۴، ح ۱۰۴۱۹.
۴. ابن ماجه، محمد، سنن، ج ۲، ص ۳۹۵، ح ۱۳۸۵.
۵. ابن اثیر، مبارک، جامع الأصول، ج ۳، ص ۲۳۰، ح ۲۳۷۵.
۶. نووی، یحیی، الأذکار، ج ۱، ص ۸۴. بقیه اقوال علمای اهل سنت در بخش آخر ذکر خواهد شد.
۷. «قوله: يا محمد اني توجهت بك إلى ربي خطاب لحاضر قلبه كما تقول في صلاتنا: السلام عليك أيها النبي ورحمة الله الله وبركاته.» (ابن معمر، حمد، مجموعة الرسائل والمسائل، ص ۱۵۸؛ ابن سحمان، سليمان، الصواعق المرسله، ص ۱۶۰؛ آل الشيخ، سليمان، التوضيح عن توحيد الخلاق، ص ۳۱۰؛ ابابطين، عبدالله، تأسيس التقديس، ج ۲، ص ۳۵؛ آل الشيخ، عبدالرحمن، كشف ما ألقاه إبليس، ص ۲۳۵).



می‌گویند؟ مگر مسلمانان که به اولیای الهی توسل می‌جویند، آن‌ها را حاضر نمی‌دانند؟  
 دوم) از نظر یک وهابی در زمان حیات پیامبر ﷺ می‌توان مثل سلام نمازگزاران  
 ایشان را حاضر در قلب تصور کرد و به ایشان توسل کرد، چطور نمی‌توان در زمان  
 ممات، ایشان را در سلام نماز حاضر در قلب تصور کرد و به ایشان متوسل شد؟

### دوم: ثبوت جواز توسل به ذات به واسطه فهم صحابه

عثمان بن حنیف کسی است که شاهد تعلیم دعا توسط پیامبر ﷺ به فرد نابینا بوده  
 است. او به‌عنوان شاهد ماجرا از این روایت جواز توسل به پیامبر ﷺ در زمان حیات و  
 ممات را فهمیده است. زیرا بنا به نقلی، عثمان بن حنیف سال‌ها بعد از شهادت  
 پیامبر ﷺ وقتی متوجه شد که فرد گرفتاری مورد بی‌توجهی عثمان بن عفان قرار گرفته  
 است، دقیقاً همان دعایی که از پیامبر ﷺ شنیده بود را به آن فرد یاد داد.<sup>۱</sup> نکته قابل  
 توجه در اینجا این است که تعلیم دعای پیامبر ﷺ به آن فرد از ناحیه عثمان بن حنیف  
 نشان‌دهنده این است که وی قائل به جواز توسل به پیامبر ﷺ در حیات و ممات بوده  
 است. از طرفی این اتفاق در مدینه، یعنی در مرئی و منظر صحابه واقع شده است و  
 کسی از صحابه برخلاف او حکم نکرده است و عمل وی را نقض نکرده است. لذا باید  
 گفت که درباره این مسئله بیش از دو حالت متصور نیست؛ اول) نظر عثمان بن حنیف  
 مشهور بوده است و کسی از صحابه با او مخالفت نکرده است. در اینجا باید گفت که از  
 باب اجماع سکوتی، این قول حجت است.<sup>۲</sup> حتی برخی صحت چنین قولی از صحابه  
 را اجماعی می‌دانند.<sup>۳</sup> دوم) نظر او اشتها نداشته است یا اینکه اشتها داشته است و ما

۱. «أَنَّ رَجُلًا، كَانَ يَحْتَلِفُ إِلَى عُمَانَ بْنِ عَفَّانَ فِي حَاجَةِ لَهُ، فَكَانَ عُمَانُ لَا يَلْتَمِثُ إِلَيْهِ وَلَا يَنْظُرُ فِي حَاجَتِهِ، فَلَقِيَ ابْنَ حُنَيْفٍ فَشَكَى ذَلِكَ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ عُمَانُ بْنُ حُنَيْفٍ: "إِنَّتِ الْمَبِضَاةَ فَتَوَضَّأْ، ثُمَّ إِنَّتِ الْمَسْجِدَ فَصَلِّ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ"، ثُمَّ قُلْ: "اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِبَيْتِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي فَتَقْضِي لِي حَاجَتِي وَتَذَكِّرُ حَاجَتَكَ"» (طبرانی، سلیمان، المعجم الكبير، ج ۹، ص ۳۰، ح ۸۳۱۱؛ طبرانی، سلیمان، المعجم الصغير، ج ۱، ص ۳۰۶، ح ۵۰۸؛ بیهقی، احمد، دلائل النبوة، ج ۶، ص ۱۶۷؛ فسوی، یعقوب، مشیخة یعقوب بن سفیان، ص ۹۴، ح ۱۱۳؛ اصبهانی، ابونعیم احمد، معرفة الصحابة، ج ۴، ص ۱۹۵۹، ح ۴۹۲۸؛ مقدسی، عبدالغنی، الترغیب فی الدعاء، ص ۱۰۵، ح ۶۲).

۲. خطیب بغدادی، احمد، الفقیه والمتفق، ص ۳۴۰؛ ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۱۹، ص ۲۶۷.

۳. «إذا قال بعض الصحابة قولاً وانتشر في الباقيين وسكتوا ولم يظهر خلافة فهو إجماع يجب العمل به عندنا.» (آل تیمیه، المسودة فی أصول الفقه، ص ۳۳۵).

از اشتهار آن بی‌خبر هستیم. در اینجا نیز قول او برای ما حجت است.<sup>۱</sup> لذا باید گفت که وهابیان در این مسئله چاره‌ای ندارند، جز اینکه از باب حجیت فهم سلف یا حجیت قول صحابی، بر نظر عثمان بن حنیف ملتزم باشند و حکم به صحت توسل به ذات بدهند؛ زیرا نه امر به شرک و تعلیم یک کار شرکی، درباره پیامبر قابل تصور است و نه سکوت صحابه پیامبر ﷺ، در برابر دستورات شرکی صحابه‌ای دیگر. از این رو این عمل، توسل به ذات و کاملاً مشروع است.

### شبهات وهابیان درباره روایت دوم عثمان بن حنیف

#### الف) مجهول بودن طاهر بن عیسی

سلیمان بن عبدالله آل‌الشیخ<sup>۲</sup> و صالح آل‌الشیخ<sup>۳</sup> وهابی با تکیه بر عدم تعدیل ذهبی درباره طاهر بن عیسی<sup>۴</sup> معتقدند که این روایت به جهت وجود او مخدوش است. در حالی که این شبهه از چند جهت مردود است: اولاً، طبرانی این روایت را صحیح می‌داند.<sup>۵</sup> لذا از نظر او طاهر بن عیسی مجهول نبوده است. ثانیاً، ابن ماکولا (م ۴۷۵ق)، طاهر بن عیسی را توثیق کرده است.<sup>۶</sup> نورالدین هیشمی (م ۸۰۷ق) روایتی را آورده است که طبرانی در معجم الکبیر نقل کرده است و طاهر بن عیسی هم یکی از روات آن است<sup>۷</sup> و هیشمی به جز خالد بن یزید، همه را توثیق کرده است.<sup>۸</sup> نایف بن صلاح منصور، از معاصران اهل سنت، در جواب مفتیان وهابی با تکیه بر توثیق ابن ماکولا،

۱. «أقوال الصحابة؛ فان انتشرت ولم تنكر في زمانهم فهي حجة عند جماهير العلماء... وإن قال بعضهم قولاً ولم يقل بعضهم بخلافه ولم ينتشر؛ فهذا فيه نزاع وجهور العلماء يحتجون به.» (ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۲۰، ص ۱۴).
۲. «الأول: أن رواية طاهر بن عيسى ممن لا يعرف بالعدالة بل هو مجهول.» (آل‌الشیخ، سلیمان، تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید، ص ۲۰۴).
۳. «وفي الإسناد شيخ الطبراني طاهر بن عيسى، وهو مجهول لا يعرف بالعدالة.» (آل‌الشیخ، صالح، هذه مفاهيمنا، ص ۴۵).
۴. ذهبی، محمد، تاریخ الإسلام، ج ۶، ص ۹۵۸.
۵. تصحیح طبرانی نسبت به این روایت در ادامه خواهد آمد.
۶. ابن ماکولا، علی، الإكمال فی رفع الارتياب عن المؤلف والمختلف في الأسماء والكنی، ص ۲۹۶.
۷. طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۳۳، ح ۱۲۹۷۷.
۸. «رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ، وَخَالِدُ بْنُ يَزِيدَ لَمْ أَعْرِفْهُ، وَبَقِيَّةُ رِجَالِهِ ثِقَاتٌ.» (هیشمی، علی بن ابی‌بکر، مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۷۳، ح ۸۲۰۲).

طاهر بن عیسی را صدوق می‌داند.<sup>۱</sup> ثالثاً، این روایت از طرق متعددی نقل شده است که نام طاهر بن عیسی فقط در نقل طبرانی به چشم می‌خورد و در نقل‌های ابن‌جوان فسوی (م ۲۷۷ق)، ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰ق)، بیهقی (م ۴۵۸ق) و عبدالغنی مقدسی (م ۶۰۰ق) نامی از او به میان نیامده است. لذا با فرض مجهول‌الحال بودن طاهر، تنها طریق طبرانی مخدوش خواهد بود. رابعاً، با فرض مجهول بودن طاهر، طریق طبرانی نیز مخدوش نیست؛ زیرا طاهر از افراد اصلی سند این روایت نیست، بلکه محور اصلی این روایت شیب بن سعید است که در نقل‌های طبرانی، ابن‌جوان فسوی، بیهقی، ابونعیم و عبدالغنی مقدسی، سه نفر به نام‌های احمد بن شیب و اسماعیل بن شیب و عبدالله بن وهب این روایت را از او اخذ کرده‌اند.

در نتیجه کسانی که با ادعای مخدوش بودن طاهر بن عیسی در صدد ردّ تمامی طرق این روایت هستند، یا عالمانه و عامدانه برای وصول به هدف، دست به چنین تدلیسی زده‌اند یا اینکه کلاً با علم حدیث بیگانه بوده‌اند و از آن بهره‌ای نبرده‌اند.

### ب) مجهول بودن ابوسعید مکی

یکی دیگر از اشکالات وهابی‌ها به این روایت، مجهول دانستن ابوسعید مکی است، به طوری که گم‌نامی او را شدیدتر از طاهر بن عیسی می‌دانند.<sup>۲</sup>

در پاسخ به این اشکال باید گفت که ادعای مجهول بودن ابوسعید مکی، فقط جهل صاحب این ادعا را نسبت به منابع رجالی اهل سنت ثابت می‌کند؛ زیرا ابوسعید مکی در اصل شیب بن سعید است که در منابع رجالی و حدیثی اهل سنت برحسب اعتبارات مختلف با عناوینی، همچون ابوسعید مکی،<sup>۳</sup> ابوسعید حبطی، ابوسعید تمیمی،<sup>۴</sup> شیب

۱. «صدوق لثرفرد ابن‌ماکولا بتوثیقه.» (المنصوری، نایف بن صلاح، إرشاد القاصی و الدانی إلى تراجم شیوخ الطبرانی، ص ۳۳۸).

۲. «الثانی: قوله: عن أبي سعید المکی أشد جهالة من الأول.» (آل‌الشیخ، سلیمان، تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید، ص ۲۰۴).

۳. «لم یزو عن روح بن القاسم إلا شیب بن سعید أبو سعید المکی وهو ثقة.» (طبرانی، سلیمان، المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۳۰۶، ح ۵۰۸).

۴. «شیب بن سعید ابوسعید التمیمی والد أحمد بن شیب بن سعید البصری روی عن روح بن القاسم ویونس بن یزید ومحمد بن عمرو روی عنه عبد الله بن وهب وابنه أحمد بن شیب بن سعید سمعت أبي یقول ذلك وسألته عنه فقال: كان عنده كتب یونس بن یزید وهو صالح الحدیث، لا بأس به.» (ابن‌ابی حاتم، عبدالرحمن، الجرح والتعدیل، ج ۴، ص ۳۵۹).

بن سعید بصری<sup>۱</sup> و ابوسعید بصری<sup>۲</sup> یاد شده است<sup>۳</sup> و مورد تأیید بزرگان اهل سنت بوده است.<sup>۴</sup>

### ج: انکار روایات عبدالله بن وهب از شیب بن سعید

یکی از روایان موجود در نقل طبرانی و ابونعیم، عبدالله بن وهب است که روایت را از شیب بن سعید نقل کرده است. صالح آل‌الشیخ<sup>۵</sup> و سلیمان بن سمحان<sup>۶</sup> با تکیه بر تعریضی که ابن عدی نسبت به روایت عبدالله بن وهب از شیب بن سعید دارد،<sup>۷</sup> تفرد نقل ابن وهب از شیب بن سعید را علت ضعف این روایت دانسته‌اند. زیرا به نظر آن‌ها احمد بن شیب که راوی خاص پدرش شیب بن سعید است، این روایت را نقل نکرده است.

در جواب باید گفت که: اولاً، مبنای این اشکال عبارتی از ابن عدی در کتاب الکامل است، در حالی که: الف) وی در این کتاب صرفاً به دنبال جمع‌آوری تمامی روایانی است که جرحی درباره آن‌ها وارد شده است.<sup>۸</sup> ب) ابن عدی بنا بر عقیده برخی، متعنت و متشدد در جرح بوده است و حتی برخی از روایان صحیحین را تضعیف کرده است<sup>۹</sup> و تا زمانی که جرح‌های او همراه با با جرح جارحان منصف و معتدل نباشد، قابل پذیرش

ش ۱۵۷۲).

۱. جرجانی، احمد، الکامل فی ضعف الرجال، ج ۵، ص ۴۷، ش ۸۹۱؛ دارقطنی، علی، تعلیقات الدارقطنی علی المجروحین لابن حبان، ص ۳۱۰.
۲. ابن حبان، محمد، الثقات، ج ۸، ص ۳۱۰، ش ۱۳۶۱۰؛ ابن حجر، احمد، فتح الباری، ج ۱، ص ۴۰۹.
۳. عبدالملکی، محسن، توسل به پیامبر ﷺ، ص ۶۳.
۴. ابن حجر، احمد، فتح الباری، ج ۱، ص ۴۰۹.
۵. «فأحمد بن شیب وهو الراوی المختص بأبيه لم يذكر القصة عن أبيه وهي من نفس الطريق التي رواها ابن وهب عن شیب فدل تفرد ابن وهب عن شیب علی نكارتها.» (آل‌الشیخ، صالح، هذه مفاهيمنا، ص ۴۰).
۶. «أن أحادیث ابن وهب عن شیب منكرة جميعها، وهذا الحدیث منها.» (ابن سمحان، سلیمان، الصواعق المرسله الشهابية، ص ۱۶۵).
۷. «لعل شیب بمصر في تجارته إليها كتب عنه ابن وهب من حفظه فيغلط ويهم وأرجو ان لا يتعمد شیب هذا الكذب.» (ابن عدی، احمد، الکامل فی ضعف الرجال، ج ۵، ص ۴۷-۴۹، ش ۸۹۱).
۸. «ذَکِرَ فِي كِتَابِي هَذَا كُلُّ مَنْ ذُكِرَ بِضَرْبٍ مِنَ الضَّعْفِ، وَمَنْ أُخْتَلِفَ فِيهِمْ.» (ابن عدی، احمد، الکامل فی ضعف الرجال، ج ۱، ص ۷۸).
۹. «يذكر في الکامل كل من تكلم فيه بأدنى شيء لو كان من رجال الصحیحين.» (ذهبی، محمد، سير أعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۱۵۵، ش ۱۱۱).



نیست.<sup>۱</sup> غیر از ابن عدی نیز افرادی، مثل بخاری،<sup>۲</sup> ابن ابی حاتم،<sup>۳</sup> ابوزرعۀ<sup>۴</sup> و ابن حبان،<sup>۵</sup> که متذکر کتابت عبدالله بن وهب از شیب در مصر شده‌اند، چنین تعریضی به روایات عبدالله بن وهب از شیب نرده‌اند. ابن کثیر هم درباره‌ی روایتی که در تفسیر سوره نوح از طریق عبدالله بن وهب از شیب نقل می‌کند معتقد است این روایت با وجود اینکه غریب است، اما رجال آن ثقه هستند.<sup>۶</sup> البانی وهابی هم که روایت موردنظر ما را به دلیل نقل ابن وهب از شیب بن سعید رد کرده است،<sup>۷</sup> در جایی دیگر دو روایت ابن وهب از شیب بن سعید را حسن شمرده است.<sup>۸</sup> ثانیاً، این روایت طریق دیگری غیر از عبدالله بن وهب نیز دارد. زیرا فسوی و عبدالغنی مقدسی از طریق احمد بن شیب<sup>۹</sup> و بیهقی از طریق اسماعیل بن شیب<sup>۱۰</sup> از پدرشان نقل کرده‌اند.

#### د) اشکال داشتن نقل احمد بن شیب از پدرش

از آنجایی که این روایت را احمد نیز از پدرش نقل کرده است، البانی وهابی باز هم با برداشت غلط از سخن ابن حجر در فتح الباری،<sup>۱۱</sup> با تأسیس یک قاعده غلط می‌گوید: «روایت شیب بن سعید فقط در صورت نقل احمد بن شیب از شیب بن سعید از

۱. لکنوی، محمد عبدالحی، الرفع والتکمیل، ص ۷۴.

۲. «شیب بن سعید (نا) یونس بن یزید، وعن محمد بن عمرو، روى عَنْهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ وابنه أَحْمَدُ الْبُصْرِيُّ.» (بخاری، محمد، التاریخ الکبیر، ج ۴، ص ۲۳۳.)

۳. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، الجرح والتعدیل، ج ۴، ص ۳۵۹، ش ۱۵۷۰.

۴. «عبدالرحمن قال سمعت أبا زرعة يقول: شيب بن سعید لا بأس به، بصري كتب عنه ابن وهب بمصر.» (ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، الجرح والتعدیل، ج ۴، ص ۳۵۹، ش ۱۵۷۲.)

۵. «شیب بن سعید الحظی أبوسعید من أهل مصر يروي عن محمد بن عمرو ويونس بن يزيد الأيلي روى عنه بن وهب وابنه أحمد بن شيب.» (ابن حبان، محمد، الثقات، ج ۸، ص ۳۱۰، ش ۱۳۶۱۴.)

۶. «قال ابن أبي حاتم: قرأ على يونس بن عبد الأعلى، أخبرنا ابن وهب، أخبرني شيب بن سعید عن أبي العجوزاء عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "لو رحم الله من قوم نوح أحدا لرحم امرأة لما رأت الماء حملت ولدها ثم صعدت الجبل..." هذا حديث غريب ورجاله ثقات.» (ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۲۵۰.)

۷. البانی، محمد، التوسل أنواعه وأحكامه، ص ۸۴.

۸. البانی، محمد، التعليقات الحسان على صحيح ابن حبان، ج ۱، ص ۴۳۸، ح ۴۲۹.

۹. فسوی، یعقوب بن سفیان، مشیخة یعقوب بن سفیان، ص ۹۴؛ مقدسی، عبدالغنی، الترغیب فی الدعاء، ج ۱، ص ۱۰۵، ح ۶۲.

۱۰. بیهقی، احمد، دلائل النبوة، ج ۶، ص ۱۶۷.

۱۱. «أخرج البخاري من رواية ابنه عن يونس أحاديث ولم يخرج من روايته عن غير يونس ولا من رواية ابن وهب عنه شيئا.» (ابن حجر، احمد، فتح الباري، ج ۱، ص ۴۰۹.)

یونس مورد قبول است، لذا این روایت به دلیل عدم نقل احمد از شیب از یونس مردود است.<sup>۱</sup>

در جواب این وهابی باید گفت که با کنار هم قرار دادن عبارت ابن عدی درباره روایت احمد از شیب از نسخه یونس<sup>۲</sup> و عبارت ابن حجر درباره نقل کردن بخاری از احمد از شیب از یونس<sup>۳</sup> نتیجه ای جز سه جمله ذیل به دست نمی آید:

الف) احادیثی که احمد از شیب از یونس نقل کرده است، طریق بخاری و صحیح است.

ب) در آنچه که ابن وهب از شیب نقل کرده است، غلط و وهم وجود دارد.

ج) نقل احمد از شیب از غیر یونس با اینکه طریق بخاری نیست، اما صحیح است. زیرا ابن عدی فقط ابن وهب را متهم به نقل منکرات از شیب کرده است.<sup>۴</sup>

به همین دلیل است که بخاری در التاریخ الکبیر می گوید که از شیب بن سعید، هم پسرش احمد و هم عبدالله بن وهب نقل کرده اند<sup>۵</sup> و اصلاً متعرض اشکال داشتن نقل احمد از پدرش از غیر یونس نشده است. ابن حجر نیز به صورت کلی نقل احمد از پدرش را بدون اشکال می داند.<sup>۶</sup> این نیز نشان دهنده این است که ابن حجر صرفاً از عدم نقل بخاری یک گزارش می دهد. لذا نهایت چیزی که در اینجا می توان گفت این است که طریق حدیث مورد بحث ما صرفاً مبتنی بر شرط بخاری در صحیح نیست. نه اینکه کلاً صحیح نباشد؛ زیرا اگر صحت آن مخدوش بود، طبرانی آن را تصحیح

۱. «أن شیباً هذا لا بأس بحديثه بشرطين اثنين: الأول: أن يكون من رواية ابنه أحمد عنه، والثاني: أن يكون من رواية شيبب عن يونس... إذا تبين هذا يظهر لك ضعف هذه القصة، وعدم صلاحية الاحتجاج بها.» (البهائي، محمد، التوسل أنواعه وأحكامه، ص ۸۴)

۲. «كان شيبب إذا روى عنه ابنه أحمد بن شيبب نسخة يُؤس، عن الزُّهريّ إذ هي أحاديث مستقيمة.» (ابن عدی، احمد، الكامل في ضعفاء الرجال، ج ۵، ص ۴۹، ش ۸۹۱)

۳. «أخرج البخاري من رواية ابنه عن يونس أحاديث ولم يخرج من روايته عن غير يونس ولا من رواية ابن وهب عنه شيئاً.» (ابن حجر، احمد، فتح الباري، ج ۱، ص ۴۰۹)

۴. «الأول: ما رواه عبد الله بن شيبب عن أبيه، أعني نسخة يونس عن الزهري فهي أحاديث مستقيمة. الثاني: ما رواه عبد الله بن وهب عن شيبب بمصر، فيه غلط ووهم. الثالث: حديثه في غير النوعين السابقين، صحيح، لأنه قيد وهم شيبب بكونه من رواية ابن وهب بمصر.» (ممدوح، محمود سعید، رفع المنازعة، ص ۱۲۸)

۵. بخاری، محمد، التاریخ الکبیر، ج ۴، ص ۲۳۳، ش ۲۶۲۳؛ همان، ج ۲، ص ۴، ش ۱۴۹۴.

۶. «لا بأس بحديثه من رواية ابنه أحمد عنه.» ابن حجر، احمد، تقریب التهذیب، ص ۲۶۳، ش ۲۷۳۹.



نمی‌کرد.

### عدم تصحیح طبرانی

البانی وهابی مدعی است که طبرانی این حدیث را تصحیح نکرده است. به اعتقاد او تصحیح طبرانی در المعجم الصغیر مربوط به روایت اول عثمان بن حنیف است. لذا نمی‌توان گفت که روایت دوم عثمان بن حنیف از نظر طبرانی صحیح است.<sup>۱</sup> در پاسخ به این شبهه باید گفت: اولاً، طبرانی این داستان را ذیل ترجمه «طَاهِرُ بْنُ عَيْسَى» آورده است و بعد از نقل حدیث و بیان طرق دیگر آن، حکم به صحت حدیث داده است. لذا تصحیح طبرانی مربوط به این گزارش است، نه روایت اول که صحتش مورد اتفاق است. همان طوری که حافظ منذری،<sup>۲</sup> نورالدین هیشمی<sup>۳</sup> و حتی مبارکفوری (م ۱۳۵۳ق)<sup>۴</sup> که از نظر وهابیان درباره این حدیث آگاه بوده است، به آن تصریح کرده‌اند. ثانیاً، برخی دیگر مثل ضیاءالدین مقدسی حنبلی (م ۶۴۳ق)<sup>۵</sup> و تقی‌الدین سبکی شافعی (م ۷۵۶ق)،<sup>۶</sup> که این روایت را آورده‌اند، اصلاً متذکر این شبهه وهابیان نشده‌اند. از طرفی عبدالله بن محمد بن صدیق الغماری معتقد است که همه حفاظ و ناقدان حدیث بر صحت این روایت اتفاق نظر دارند.<sup>۷</sup>

### سوم: ثبوت جواز توسل به ذات به واسطه فهم فقهای اهل سنت

همان طور که پیش‌تر گفته شد نه تنها محدثان اهل سنت، بلکه فقهای آن‌ها که قائل به سد ذرایع هستند، یا توسل فرد نابینا به ذات پیامبر ﷺ را متوجه شده‌اند؛ همچون صالحی شامی شافعی (م ۹۴۲ق)<sup>۸</sup> و ملاعلی قاری حنفی (م ۱۰۱۴ق)<sup>۱</sup> یا با اعتقاد به استحباب

۱. «أن الطبراني إنما صحح الحديث فقط دون القصة» (البانی، محمد، التوسل أنواعه وأحكامه، ص ۸۷).
۲. «رَوَاةُ الطَّبْرَانِيِّ وَذَكَرَ فِي أَوَّلِهِ قِصَّةً وَهُوَ أَنَّ رَجُلًا كَانَ يَخْتَلِفُ إِلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ... قَالَ الطَّبْرَانِيُّ بَعْدَ ذِكْرِ طَرِيقِهِ وَالْحَدِيثِ صَحِيحٌ» (منذری، عبدالعظیم، الترغیب و الترهیب، ج ۱، ص ۲۷۲، ح ۱۰۱۹).
۳. «قَدْ قَالَ الطَّبْرَانِيُّ عَقِبَهُ: وَالْحَدِيثُ صَحِيحٌ بَعْدَ ذِكْرِ طَرِيقِهِ الَّتِي رَوَى بِهَا.» (هیشمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۷۹، ح ۳۶۶۸).
۴. مبارکفوری، عبدالرحمن، تحفة الأحوذی، ج ۱۰، ص ۳۴.
۵. مقدسی، ضیاءالدین، العدة للكرب والشدة، ص ۶۶، ح ۲۹.
۶. سبکی، تقی‌الدین، شفاء السقام، ص ۳۷۲.
۷. «انه حدیث صحیح متفق علی صحتہ بین حفاظ الحدیث و نقاده، لم یخالف فی ذلك منهم احد.» (غماری، عبدالله، موسوعة الغماری، ج ۱۴، ص ۵۰۳).
۸. صالحی، محمد، سبل الھدی والرشاد، ج ۱۲، ص ۴۰۷.

توسل به پیامبر ﷺ در زمان حیات و ممات، دعای رسیده در این روایت را به عنوان دعای مأثور در نماز حاجت آورده‌اند؛ مثل ابن‌الامام شافعی (م ۷۴۵ق)،<sup>۲</sup> سخاوی شافعی (م ۹۰۲ق)،<sup>۳</sup> ابن حجر هیتمی (م ۹۷۴ق)،<sup>۴</sup> حسن بن عمار شرنبلالی حنفی (م ۱۰۶۹ق)،<sup>۵</sup> ردوانی مالکی (م ۱۰۹۴ق)،<sup>۶</sup> احمد بن محمد الحموی الحنفی (م ۱۰۹۸ق)،<sup>۷</sup> احمد بن محمد طحطاوی حنفی (م ۱۲۳۱ق)،<sup>۸</sup> محمود محمد خطاب سبکی مالکی (م ۱۳۵۲ق)<sup>۹</sup> و نجات نجاح حلبی.<sup>۱۰</sup>

برخی دیگر از فقها نیز به واسطه این روایت حکم به جواز توسل و طلب شفاعت از پیامبر ﷺ داده‌اند؛ مثل ابن‌الخرائط مالکی (م ۵۸۱)،<sup>۱۱</sup> تقی‌الدین سبکی شافعی (م ۷۵۶ق)،<sup>۱۲</sup> شاطبی مالکی (م ۷۹۰ق)،<sup>۱۳</sup> سمهودی شافعی (م ۹۱۱ق)،<sup>۱۴</sup> زرقانی

۱. «كأنه-صلى الله عليه وآله وسلم- لم يرض منه اختياره الدعاء لما قال: الصبر خير لك، لكن في جعله شفيعا له ووسيلة في استجابة الدعاء ما يفهم أنه-صلى الله عليه وآله وسلم- شريك فيه.» (قاری، علی، مرقاة المفاتیح، ج ۵، ص ۱۷۳، ح ۲۴۹۵).

۲. ابن‌الامام، محمد، سلاح المؤمن في الدعاء والذكر، ص ۴۵۱، ح ۴۲.

۳. سخاوی، شمس‌الدین محمد، القول البدیع، ص ۲۳۱.

۴. ابن‌حجر، احمد، الدر المنضود، ص ۲۴۲.

۵. شرنبلالی، حسن، مراقي الفلاح، ص ۱۵۰.

۶. ردوانی، محمد، جمع الفوائد من جامع الأصول و مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۶۸، ح ۲۲۲۸.

۷. حموی، احمد، غمز عیون البصائر، ج ۱، ص ۱۲۴.

۸. قوله: «إني توجهت بك الخ» يشكل هذا على ما قالوه إنه يكره للرجل أن يقول اللهم اني أسألك بأبياتك وأجيب بأن السمع خص هذا والحق عدم الخصوصية لما ورد في إستسقاء عمر بالعباس وما قيل في وجه الكراهة أنه لا حق لأحد على الله تعالى فيه نظر لأن للعباد المخلصين عليه حقا فضلا منه وكر ما جعله على نفسه وعليه استحقاقا ذاتيا لهم.» (طحطاوی، احمد، حاشية الطحطاوي على مراقي الفلاح، ص ۳۹۹).

۹. سبکی، محمود، الدين الخالص، ج ۵، ص ۲۶۴.

۱۰. «صلاة الحاجة: وهي ركعتان أو أربع، وقيل اثنتا عشرة ركعة بسلام واحد... عن عثمان بن حنيف في قصة الضرير.» (حلبی، نجات النجاح، فقه العبادات على المذهب الحنفي، ص ۱۰۸).

۱۱. «بَابُ الدُّعَاءِ إِلَى اللَّهِ وَالتَّوَسُّلِ إِلَيْهِ بِالنَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - النَّسَائِيُّ... عَنْ عُثْمَانَ بْنِ حَنِيفٍ أَنَّ رَجُلًا أَعْمَى أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ... وَفِي الْحَدِيثِ الْأَوَّلِ زِيَادَةٌ وَبَيَانٌ.» (ابن‌الخرائط، عبدالحق، الأحكام الكبرى، ج ۳، ص ۵۵۵).

۱۲. سبکی، تقی‌الدین، شفاء السقام، ص ۳۷۰.

۱۳. «أما الاستشفاء به، فأحسن ما يستدل به عليه ما أخرجه الترمذي في... اللهم اني أسألك، وأتوجه إليك بنبيك محمد نبي الرحمة، اني توجهت بك إلى ربي في حاجتي هذه لتقضى لي، اللهم فشفعه في.» (شاطبي، ابراهيم، الموافقات، ج ۲، ص ۵۰۳).

۱۴. «التوسل به صلى الله تعالى عليه وآله وسلم بعد وفاته، روى الطبراني في الكبير عن عثمان بن حنيف المتقدم أن رجلا كان يختلف إلى عثمان بن عفان.» (سمهودی، علی، وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۹۴).



مالکی (م ۱۱۲۲ق)، شوکانی (م ۱۲۵۰ق) و ابن بادیس مالکی (م ۱۳۵۹ق).<sup>۳</sup>  
 و در آخر ابن قدامه مقدسی حنبلی (م ۶۲۰ق) و قسطلانی شافعی (م ۹۲۳ق)،<sup>۴</sup>  
 به واسطه دعای مذکور در روایت به پیامبر ﷺ توسل جسته اند و این خود بهترین دلیل  
 بر این است که توسل به ذات پیامبر ﷺ، نه تنها ذریعه شرک و حرام نیست، بلکه امری  
 مستحبی است که هم در روایات بدان تأکید شده است و هم فقهای اهل سنت حکم به  
 جواز و استحباب آن داده اند. همچنین ادعای وهابی ها در ذریعه شرک خواندن توسل،  
 بدعتی واضح و آشکار است؛ زیرا آن ها عملی را که جزء دین است از دین خارج  
 می کنند، در حالی که کم کردن امور دین از دین، خود بدعتی واضح و آشکار است.<sup>۵</sup>

### نتیجه گیری

با توجه به بررسی های انجام شده این نتیجه به دست آمد که وهابیان توسل به ذات اولیای  
 الهی را بدعت و حرام می دانند. لکن از آنجایی که نص صریحی برای ادعای خود پیدا  
 نکرده اند و همچنین با توجه به تفسیر انحرافی که از روایات جواز توسل به ذات ارائه  
 می کنند، متمسک به قاعده سد ذرایع شده اند و توسل به ذات را ذریعه شرک اعلام  
 کرده اند. در حالی که این ادعای وهابیان از چند جهت باطل و بی اساس است: اولاً،  
 قاعده سد ذرایع درباره مسئله ای جاری می شود که آیه و روایتی دال بر وجوب، حرمت،

۱. «وَأَمَّا التَّوَسُّلُ بِهِ بَعْدَ خَلْقِهِ فِي مَدَّةِ حَيَاتِهِ، فَمِنْ ذَلِكَ الْإِسْتِغَاثَةُ بِهـ-صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ-عِنْدَ الْقَحْطِ وَعَدَمِ الْأَمْطَارِ... وَمِنْ ذَلِكَ اسْتِغَاثَةُ ذَوِي الْعَاهَاتِ بِهِ، وَحَسْبُكَ مَا رَوَاهُ النَّسَائِيُّ وَالتِّرْمِذِيُّ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ حَنِيفٍ، أَنَّ رَجُلًا ضَرِيرًا أَتَاهُ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ-» (زرقانی، محمد، شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیة، ج ۱۲، ص ۲۲۱).
۲. «فِي الْحَدِيثِ دَلِيلٌ عَلَى جَوَازِ التَّوَسُّلِ بِرَسُولِ اللَّهِ...» (شوکانی، محمد، تحفة الذاکرين، ص ۱۷۱).
۳. «الرَّاجِحُ هُوَ الْوَجْهَ الْأَوَّلُ الَّذِي يَجِيزُ السُّؤَالَ بِذَاتِ النَّبِيِّ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- نَظَرًا لِمَقَامِهِ الْعَظِيمِ عِنْدَ رَبِّهِ.» (ابن بادیس، عبد الحمید محمد، آثار ابن بادیس، ج ۲، ص ۱۹۲؛ هموف مجالس التذکیر من حدیث البشیر النذیر، ص ۴۶).
۴. «طَلَبُ الْحَاجَةِ: وَإِذَا لَكَ حَاجَةٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى تَرِيدُ طَلِبَهَا مِنْهُ؛ فَتَوَضَّأَ، وَأَحْسَنَ الْوَضُوءَ، وَارْكَعَ رَكَعَتَيْنِ، وَاتَّانَ عَلَى اللَّهِ عِزَّ وَجَلَّ، وَصَلَّ عَلَى النَّبِيِّ ثُمَّ قُلْ: ...اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي وَرَبِّكَ عِزَّ وَجَلَّ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي. وَيَذَكِّرُ حَاجَتَهُ. وَرَوَى أَنَّ السَّلْفَ كَانُوا يَسْتَجُونَ حَوَانِجَهُمْ بِرَكَعَتَيْنِ يَصَلِيهِمَا ثُمَّ يَقُولُ: اللَّهُمَّ بِكَ اسْتَفْتَحَ وَبِكَ اسْتَجِجْ وَإِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ أَتَوَجَّهُ.» (ابن قدامه، عبد الله، وصية ابن قدامة المقدسي، ص ۴۶-۴۸).
۵. «سَيِّدِي يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّكَ فِي ذَلِكَ وَفِي جَمِيعِ أُمُورِي، اللَّهُمَّ شَفِّعْهُ فِي وَفِي سَلْفِي.» (قسطلانی، احمد، إرشاد الساري، ج ۳، ص ۳۳۶).
۶. «الْبِدْعَةُ عِبَارَةٌ عَنِ فِعْلَةٍ تَصَادِمُ الشَّرِيعَةَ بِالمُخَالَفَةِ، أَوْ تُوْجِبُ التَّعَاطِيَّ عَلَيْهَا بِزِيَادَةِ أَوْ نَقْصَانِ.» (سيوطي، عبدالرحمن، حقيقة السنة والبدعة، ص ۸۸).

استحباب یا کراهت آن وجود نداشته باشد، درحالی که درباره جواز و استحباب توسل به ذات اولیای الهی روایت وجود دارد. پس ذریعه شرک خواندن آن ادعای باطل و ستیز با سنت نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. ثانیاً، توسل به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امری است که صحابه به انجام آن مبادرت داشته‌اند، پس بدعت و ذریعه شرک خواندن آن ستیز با سیره صحابه و متناقض با ادعای پیروی از سلف است. ثالثاً، فقهای اهل سنت که قاعده سدّ ذرایع را قبول دارند، هیچ زمانی نه تنها به ذریعه شرک بودن توسل به ذات حکم نکرده‌اند، بلکه با تکیه بر حدیث ضریح در طول قرون متمادی به استحباب توسل به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حکم کرده‌اند؛ زیرا در آن حدیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به فرد نابینا یاد می‌دهد چگونه با توسل به ایشان از خداوند طلب بینایی کند. پس باید گفت که این اعتقاد وهابیان بدعتی بزرگ است و تاکنون چیزی جز انکار احادیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مخالفت با سیره مستمر صحابه، تابعان و علمای اهل سنت را به دنبال نداشته است.



## منابع

١. قرآن كريم.
٢. ابابطين، عبدالله، تأسيس التقديس، تحقيق: عبدالسلام بن برجس، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٣. ابن ابي حاتم، عبدالرحمن بن محمد، الجرح و التعديل، بيروت: دار احياء التراث العربي، چاپ اول، ١٢٧١ق.
٤. ابن اثير جزري، مبارك بن محمد، جامع الأصول، تحقيق: عبدالقادر أرنؤوط، بيروت: دارالفكر، چاپ دوم، ١٤٣٣ق.
٥. ابن الامام، محمد، سلاح المؤمن في الدعاء و الذكر، تحقيق: محيى الدين ديب مستو، بيروت: دار ابن كثير، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٦. ابن الحاج، محمد، المدخل، بيروت: دار التراث، بي تا.
٧. ابن الخراط اشبيلي، عبدالحق، الأحكام الكبرى، تحقيق: حسين بن عكاشه، رياض: مكتبة الرشد، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٨. ابن السنى، احمد، عمل اليوم والليلة، تحقيق: كوثر برنى، بيروت: دار القبلة للثقافة الإسلامية، بي تا.
٩. ابن باديس، عبدالحميد محمد، آثار ابن باديس، تحقيق: عمار طالبي، الجزائر: دار ومكتبة الشركة الجزائرية، چاپ اول، ١٣٨٨ق.
١٠. ابن باديس، عبدالحميد محمد، مجالس التذكير من حديث البشير النذير، الجزائر، مطبوعات وزارة الشؤون الدينية، چاپ اول، ١٤٠٣ق.
١١. ابن تيميه، احمد، الاستغاثة، تحقيق: عبدالله بن دجين سهلى، رياض: مكتبة دار المنهاج، چاپ اول، ١٤٢٦ق.
١٢. ابن تيميه، احمد، قاعدة جلييلة، تحقيق: ربيع بن هادى عمير مدخلى، عجمان: مكتبة الفرقان، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
١٣. ابن تيميه، احمد، الإخنايية تحقيق: احمد بن مونس عنزى، جده: دار الخراز، چاپ اول، ١٤٢٠ق.
١٤. ابن تيميه، احمد، الفتاوى الكبرى؛ تحقيق: محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٠٨ق.
١٥. ابن جبرين، عبدالله، الجواب الفائق في الرد على مبدل الحقائق، بي جا: بي نا، بي تا.
١٦. ابن حبان، محمد، الثقات، هند: دائرة المعارف العثمانية بحيدر آباد، چاپ اول، ١٣٩٣ق.
١٧. ابن حجر عسقلانى، احمد، تقريب التهذيب، تحقيق: محمد عوامه، سوريه: دار الرشيد، چاپ

- اول، ١٤٠٦ق.
١٨. ابن حجر هيثمي، احمد، الدر المنضود، تحقيق: بوجمه عبدالقادر مكري ومحمد شادي مصطفى عربش، جده: دار المنهاج، چاپ اول، ١٤٢٦ق.
١٩. ابن حنبل، احمد، مسند، تحقيق: شعيب أرنؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤٢١ق.
٢٠. ابن خزيمة، محمد، صحيح ابن خزيمة، تحقيق: محمد مصطفى اعظمي، بيروت: المكتب الإسلامي، بی تا.
٢١. ابن رشد؛ محمد؛ المقدمات الممهديات؛ دارالغرب الإسلامي؛ الأولى، ١٤٠٨هـ.ق.
٢٢. ابن سمحان، سليمان، الصواعق المرسله الشهائية، رياض: دارالعاصمة، الرياض، بی تا.
٢٣. ابن عابدين، محمد امين، رد المحتار على الدر المختار، بيروت: دار الفكر، چاپ دوم، ١٤١٢ق.
٢٤. ابن عثيمين، محمد، فتح ذي الجلال والإكرام، تحقيق: صبحي بن محمد رمضان وأم اسراء بنت عرفة بيومي، قاهره: المكتبة الإسلامية، چاپ اول، ١٤٢٧ق.
٢٥. ابن عثيمين، محمد، لقاء الباب المفتوح، دروس صوتية قام بتفريغها موقع الشبكة الإسلامية، <http://www.islamweb.net>
٢٦. ابن عثيمين، محمد، فتاوى نور على الدرب، مدينه: مؤسسة الشيخ محمد بن صالح بن عثيمين الخيرية، چاپ اول، ١٤٢٧ق.
٢٧. ابن عثيمين، محمد، مجموع فتاوى ورسائل، جمع و ترتيب: فهد بن ناصر، رياض: دارالوطن، ١٤١٣ق.
٢٨. ابن قدامه، عبدالله، المغني، قاهره: مكتبة القاهرة، ١٣٨٨ق.
٢٩. ابن كثير، اسماعيل، تفسير القرآن العظيم، تحقيق: محمد حسين شمس الدين، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٩ق.
٣٠. ابن ماجه، محمد، سنن، تحقيق: شعيب أرنؤوط، دمشق: دارالرسالة العالمية، چاپ اول، ١٤٣٠ق.
٣١. ابن ماكولا، ابونصر على بن هبة الله، الإكمال، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١١ق.
٣٢. ابن معمر، حمد بن ناصر، النبذة الشريفة النفيسة في الرد على القبوريين، تحقيق: عبدالسلام بن برجس بن ناصر، رياض: دار العاصمة، چاپ اول، ١٤٠٩ق.
٣٣. ابن معمر، حمد بن ناصر، مجموعة الرسائل والمسائل والفتاوى، طائف: دار ثقيف، چاپ اول، ١٣٩٨ق.
٣٤. ابن منظور، محمد، لسان العرب، بيروت: دار صادر، چاپ سوم، ١٤١٤ق.
٣٥. ابوطالب، المفضل، الفاخر، تحقيق: عبدالعليم طحاوي، قاهره: دار إحياء الكتب العربية، چاپ



- اول، ١٣٨٠ق.
٣٦. ازهرى هرورى، محمد، تهذيب اللغة، تحقيق: محمد عوض مرعب، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، ٢٠٠١م.
٣٧. اصبهاني، ابونعيم، معرفة الصحابة، تحقيق: عادل بن يوسف عزازى، رياض: دار الوطن، چاپ اول، ١٤١٩ق.
٣٨. الباني، محمد، التعليقات الحسان على صحيح ابن حبان، جده: دار باوزير، چاپ اول، ١٤٢٤ق.
٣٩. آل الشيخ، سليمان، التوضيح عن توحيد الخلاق، رياض: دارطبية، چاپ اول، ١٤٠٤ق.
٤٠. آل الشيخ، سليمان، تيسير العزيز الحميد في شرح كتاب التوحيد، تحقيق: زهير الشاويش، بيروت: المكتب الاسلامي، چاپ اول، ١٤٢٣ق.
٤١. آل الشيخ، صالح، هذه مفاهيمنا، قاهره: دارالهداية، چاپ اول، ٢٠٠٩م.
٤٢. آل الشيخ، عبدالرحمن، كشف ما ألقاه إبليس، تحقيق: عبدالعزيز بن عبدالله، رياض: دار العاصمة، ١١٩٣ق.
٤٣. آل الشيخ، محمد، فتاوى ورسائل، تحقيق: محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، مکه: مطبعة الحكومة، چاپ اول، ١٣٩٩ق.
٤٤. آل تيمية، المسودة في أصول الفقه، تحقيق: احمد بن ابراهيم، رياض: دار الفضيلة، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٤٥. آلوسى، محمود، روح المعاني، تحقيق: على عبدالبارى عطيه، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٥ق.
٤٦. الباني، محمد، التوسل أنواعه وأحكامه، تحقيق: محمد عيد عباسى، رياض: مكتبة المعارف، چاپ اول، ١٤٢١ق.
٤٧. بخارى، محمد، التاريخ الكبير، حيدرآباد: دائرة المعارف العثمانية، بی تا.
٤٨. بخارى، محمد، صحيح البخارى، تحقيق: محمد زهير بن ناصر، بيروت: دارطوق النجاة، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٤٩. برهاني، محمد هاشم، سد الذرائع في الشريعة الاسلامية، پايان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه قاهره، ١٤٠٥ق.
٥٠. بهوتى حنبلى، منصور، المنح الشافيات، تحقيق: عبدالله بن محمد مُطَلَق؛ عربستان: دار كنوز إشبيليا، چاپ اول، ١٤٢٧ق.
٥١. بيهقى، احمد، الدعوات الكبير، تحقيق: بدر بن عبدالله البدر، كويت: غراس للنشر والتوزيع، چاپ اول، ٢٠٠٩م.

٥٢. بيهقي، احمد، دلائل النبوة، تحقيق: عبدالمعطي قلجعي، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٠٨ق.
٥٣. ترمذی، محمد، سنن ترمذی، تحقيق: احمد محمد شاکر و ديگران، مصر: مطبعة مصطفى البابي الحلبي، چاپ دوم، ١٣٩٥ق.
٥٤. جرجاني، احمد، الكامل في ضعفاء الرجال، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود، على محمد معوض، بيروت: الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٨ق.
٥٥. جمع من المحققين، الموسوعة الفقهية الكويتية، كويت: وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية، چاپ سوم، ١٤٢٦ق.
٥٦. جيزاني، محمد بن حسين، اعمال قاعدة سد الذرائع في باب البدعة، رياض: مكتبة دار المنهاج، چاپ اول، ١٤٢٨ق.
٥٧. حاكم نيشابوري، محمد، المستدرک على الصحيحين، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١١ق.
٥٨. حکمی، حافظ، معارج القبول، تحقيق: عمر بن محمود، دمام: دار ابن القيم، چاپ اول، ١٤١٠ق.
٥٩. حلبي، نجاة النجاح، فقه العبادات على المذهب الحنفي، نرم افزار المكتبة الشاملة.
٦٠. حموی حنفي، احمد بن محمد، غمز عيون البصائر، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٠٥ق.
٦١. حميرى يمنى، نشوان، شمس العلوم، تحقيق: حسين بن عبدالله عمرى، بيروت: دار الفكر المعاصر؛ چاپ اول، ١٤٢٠ق.
٦٢. حنبلى، شاکر، اصول الفقه الاسلامى، دمشق: دار البشائر، چاپ اول، ١٣٦٨ق.
٦٣. خطيب بغدادى، احمد، الفقيه والمتفقه، تحقيق: عادل بن يوسف عزازى، قاهره: دار ابن الجوزى، چاپ اول، ١٤٣٠ق.
٦٤. دارقطنى، على، تعليقات الدارقطني على المجروحين لابن حبان، تحقيق: خليل بن محمد العربي، قاهره: دار الكتاب الإسلامى، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٦٥. دويش، احمد، فتاوى اللجنة الدائمة، موقع الرئاسة العامة للبحوث العلمية والإفتاء: <http://www.alifta.com>
٦٦. ذهبى، محمد، تاريخ الإسلام، تحقيق: بشار عؤاد معروف، بيروت: دار الغرب الإسلامى، چاپ اول، ٢٠٠٣م.
٦٧. ذهبى، محمد، ميزان الاعتدال، تحقيق: بجاوى على محمد، بيروت: دار المعرفة، چاپ اول، ١٣٨٢ق.



٦٨. ذهبى، محمد، سير أعلام النبلاء، تحقيق: شعيب أرنؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ سوم، ١٤٠٥ق.
٦٩. راجحى، عبدالعزيز، شرح جامع الترمذى، دروس صوتية قام بتفريغها موقع الشبكة الإسلامية، <http://www.islamweb.net>
٧٠. ردوانى مالكى، محمد، جمع الفوائد، تحقيق: ابوعلى سليمان بن دريع، بيروت: دار ابن حزم، بيروت، چاپ اول، ١٤١٨ق.
٧١. رضيمان، احمد جزاع محمد، الدعاوى المتعلقة بمسائل العقيدة، رياض: دار السنة، چاپ اول، ١٤٣٠ق.
٧٢. زبىدى، محمد بن محمد، تاج العروس، تحقيق: مجموعة من المحققين، بى جا: دارالهداية، بى تا.
٧٣. زرقانى مالكى، محمد، شرح الزرقانى على المواهب اللدنية، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٧ق.
٧٤. زركشى، محمد بن عبدالله، البرهان في علوم القرآن، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: دار إحياء الكتب العربية، چاپ اول، ١٣٧٦ق.
٧٥. زركشى، محمد بن عبدالله، البحر المحيظ في أصول الفقه، بى جا: دار الكتبي، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٧٦. سبكى، محمود محمد خطاب، الدين الخالص، تحقيق: أمين محمود خطاب، بى جا: المكتبة المحمودية السبكية، چاپ چهارم، ١٣٩٧ق.
٧٧. سبكى شافعى، تقى الدين، شفاء السقام، تحقيق: حسين محمدعلى شكرى، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٩ق.
٧٨. سخاوى، شمس الدين محمد، القول البديع، مصر: دار الريان، بى تا.
٧٩. سمهودى، على، وفاء الوفاء، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٩ق.
٨٠. سيد احمد مرزوق، محمد بن احمد، سدّ الذرائع في المذهب المالكى، بيروت: دار ابن حزم، چاپ اول، ١٤٣٣ق.
٨١. سيوطى، عبدالرحمن، الخصائص الكبرى، بيروت: دار الكتب العلمية، بى تا.
٨٢. سيوطى، عبدالرحمن، حقيقة السنة والبدعة؛ تحقيق: ذيب بن مصرى، بى جا: مطابع الرشيد؛ ١٤٠٩ق.
٨٣. شاطبى، ابراهيم، الموافقات، تحقيق: ابوعبدة مشهور بن حسن، عربستان: دار ابن عفان، چاپ اول، ١٤١٧ق.
٨٤. شرنبالى، حسن، مراقي الفلاح، تحقيق: نعيم زرزور، بيروت: المكتبة العصرية، چاپ اول،

١٤٢٥ق.

٨٥. شوكانى، محمد، تحفة الذاكرين، تحقيق: وليد الذكرى، بيروت: المكتبة العصرية، ١٤٣٠ق.
٨٦. صالحى شامى، محمد، سبل الهدى والرشاد، تحقيق: عادل احمد عبدالموجود و على محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٨٧. طبرانى، سليمان، الدعاء، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٣ق.
٨٨. طبرانى، سليمان، المعجم الصغير، تحقيق: محمد شكور محمود، بيروت: المكتب الإسلامى، چاپ اول، ١٤٠٥ق.
٨٩. طبرانى، سليمان، المعجم الكبير، تحقيق: حمدى بن عبدالمجيد سلفى، قاهره: مكتبة ابن تيمية، چاپ دوم، بى تا.
٩٠. طحطاوى، احمد بن محمد، حاشية الطحطاوي على مراقي الفلاح، تحقيق: محمد عبد العزيز الخالدي، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٨ق.
٩١. عبدالملكى، محسن، توسل به پیامبر ﷺ، قم: دارالاعلام لمدرسة اهل البيت ﷺ، چاپ اول، ١٣٩٧ش.
٩٢. عتر، نورالدين محمد، منهج النقد فى علوم الحديث، دمشق: دار الفكر، چاپ دوم، ١٣٩٩ق.
٩٣. عواجى، حسن بن على، تيسير العلام فى شرح نواقض الاسلام؛ رياض: مدار القيس؛ چاپ اول، ١٤٣٩ق.
٩٤. غمارى، عبدالله بن صديق، موسوعة الغمارى، قاهره: دار السلام، چاپ دوم، ١٤٣٨ق.
٩٥. فسوى، يعقوب، مشيخة يعقوب بن سفيان الفسوي، تحقيق: محمد بن عبدالله السريع، رياض: دار العاصمة، چاپ اول، ١٤٣١ق.
٩٦. فوزان، صالح، بيان حقيقة التوحيد، مدينه: الجامعة الإسلامية، بى تا.
٩٧. فوزان، صالح، مجموع فتاوى، جمع: حمود بن عبدالله المطر و عبدالكريم بن صالح المقرن، رياض: دار ابن خزيمة، چاپ اول، ١٤٢٤ق.
٩٨. قارى، على، مرقاة المفاتيح، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٩٩. قاضى بغدادى مالكى، عبدالوهاب بن على، الإشراف على نكت مسائل الخلاف؛ تحقيق: حبيب بن طاهر، بيروت: دار ابن حزم، چاپ اول، ١٤٢٠ق.
١٠٠. قرافى، شهاب الدين احمد؛ شرح تنقيح الفصول، تحقيق: طه عبدالرؤف سعد، بى جا: شركة الطباعة الفنية المتحدة، چاپ اول، ١٣٩٣ق.
١٠١. قريسه، هشام، سد الذرائع فى الفقه الإسلامى، بيروت: دار ابن حزم، چاپ اول، ١٤٣١ق.
١٠٢. قسطلانى، احمد، إرشاد السارى، مصر: المطبعة الكبرى الأميرية، چاپ هفتم، ١٣٢٣ق.



١٠٣. لکنوی، محمد عبدالحی، **الرفع والتکمیل**، تحقیق: عبدالفتاح ابوغدة، حلب: مکتب المطبوعات الإسلامية، چاپ سوم، ١٤٠٧ق.
١٠٤. مبارکفوری، عبدالرحمن، **تحفة الأحوذی**، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ١٤٣٠ق.
١٠٥. مجموعة الباحثین، **المعجم الوسیط**، قاهره: مکتبة الشروق الدولية، چاپ چهارم، ١٤٢٥ق.
١٠٦. مقدسی، ضیاءالدين، **العدة للكرب والشدة**، تحقیق: یاسر بن ابراهیم، قاهره: دارالمشكاة، چاپ اول، ١٤١٤ق.
١٠٧. مقدسی، عبدالغنی بن عبدالواحد، **الترغیب فی الدعاء**، تحقیق: فواز احمد زمزلی، بیروت: دار ابن حزم، بی تا.
١٠٨. ممدوح، محمود سعید، **رفع المنارة**، قاهره: دار الامام الترمذی، چاپ دوم، ١٤١٨ق.
١٠٩. مناوی، محمد، **فیض القدير**، مصر: المکتبة التجارية الكبرى، چاپ اول، ١٣٥٦ق.
١١٠. منذری، عبدالعظیم، **الترغیب والترهیب**، تحقیق: ابراهیم شمس الدين، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ١٤١٧ق.
١١١. منصورى، نايف بن صلاح، **إرشاد القاصي والداني إلى تراجم شیوخ الطبراني**، ریاض: دار الکیان، بی تا.
١١٢. نسائی، احمد، **سنن النسائی**، تحقیق: حسن عبدالمنعم شلبی، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤٢١ق.
١١٣. نووی، یحیی بن شرف، **الأذکار**، تحقیق: عبدالقادر الأرئوط، بیروت: دار الفكر، ١٤١٤ق.
١١٤. هیشمی، علی، **مجمع الزوائد**، تحقیق: حسین سلیم اسد الدارانی، بی جا: دار المأمون للتراث، بی تا.
١١٥. یافعی، عبدالفتاح بن صالح، **التوسل بالصالحین بین المجیزین و المانعین**، عَمَّان: دار النور، چاپ اول، ٢٠١٦م.